

امپریالیسم و جنگ

۶۳ سال از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی توسط نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا که به قتل عام ده ها هزار تن از مردم ژاپن انجامید، گذشت.

روز ششم اوت ۱۹۴۵، در آخرین روزهای پایانی جنگ جهانی دوم، ترومن، رئیس جمهور آمریکا، فرمان بمباران اتمی هیروشیما و سه روز بعد از آن در نهم اوت، بمباران ناکازاکی را صادر کرد. در نتیجه این بمباران اتمی، تا پایان همان سال ۱۴۰ هزار تن در هیروشیما و ۸۰ هزار تن در ناکازاکی مردند و تا به امروز ده ها هزار تن دیگر از مردم این دو شهر، در نتیجه عواقب این بمباران ها جان خود را از دست داده و به خیل قربانیان این جنایت وحشتناک پیوسته‌اند.

بمباران اتمی شهرهای ژاپن در شرایطی صورت گرفت که رژیم فاشیستی هیتلر در اروپا در هم کوبیده شده بود و با آغاز حمله ارتش سرخ شوروی به ژاپن، فرمانروایان جنگ طلب این کشور نیز در حال تسلیم شدن بودند. لذا ترومن، رئیس جمهوری آمریکا، نه برای شکست و به تسلیم واداشتن ژاپن، بلکه برای مقابله با پیشروی های ارتش سرخ و نگران از قدرت گیری احزاب کمونیست و چپ در سراسر جهان، استفاده از سلاح مرگبار اتمی را در دستور کار قرار داد.

جنگی را که قدرت های امپریالیست جهان به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی خود بر افروختند، به کشتار و ویرانی عظیمی انجامید که در جریان آن ۵۰ تا ۷۰ میلیون تن از مردم کشورهای در حال جنگ، جان خود را از دست دادند. اما در این میان، قتل عام مردم غیر نظامی با سلاح اتمی، اوج وحشی گری طبقات حاکمه کشورهای سرمایه داری بود. این وحشی گری نظامی امپریالیسم آمریکا، چنان خشم و انزجار مردم تمام کشورهای جهان را برانگیخت که قدرت های امپریالیست جهان، لاقلاً تا به امروز، دیگر جرأت استفاده از این سلاح را به خود نداده‌اند. با این همه، خطر این سلاح مرگبار کشتار دسته جمعی، همواره وجود داشته و دارد. از این رو همواره در صدر مطالبات

در صفحه ۲

"حزب الله" برنده جنگ
قدرت در لبنان ۴

کشتار تابستان ۶۷، زخمی که هرگز التیام نخواهد یافت

آنچنان وسیع و غیر انسانی بوده که هنوز جامعه و خانواده ی قربانیان این جنایت، نمی توانند باور کنند که فرزندان زندانی شان، این چنین بی محابا، قربانی افکار ضد انسانی رهبران جمهوری اسلامی شده باشند.

مادران، همسران، فرزندان و پدران قربانیان تابستان ۶۷، هنوز در زیر آوار این جنایت هولناک دست و پا می زنند. مادرانی هستند که هنوز نمی توانند یا نمی خواهند باور کنند که این چنین بیرحمانه، فرزندان شان به یک باره قتل عام شده‌اند.

با گذشت بیست سال، آن ها هنوز نتوانسته‌اند ویرانی حاصل از این جنایت را، در خود

در صفحه ۳

"دریچه پشت دریچه"

شکنجه پشت شکنجه

نقاب پشت نقاب

صدای بند و سلسله و دار

می آید"

از کشتار تابستان ۶۷ بیست سال گذشته است، اما همچنان روز از پس روز، صدای بند و سلسله و دار به گوش می آید. ابعاد این جنایت ضد انسانی، آنچنان گسترده بوده که سازمان عفو بین الملل نیز، به درستی از آن به عنوان "جنایت علیه بشریت" یاد کرده است. کشتار تابستان ۶۷،

یک تحلیل و جمع بندی از جنبش دانشجویی (۲)

و قلع و قمع دانشگاه ها در آغاز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، گسست از سنت های چپ و رادیکال جنبش دانشجویی را در پی داشت. این گسست، تأثیرات منفی خود را بر کل جنبش دانشجویی برجای گذاشت. جنبش دانشجویی در غیاب تجارب پیشین، می بایستی گام به گام، با آزمون و خطا، که گاه، بهای بسیار زیادی نیز باید بابت آن بپردازد، راه خود را باز یابد. اگر تجربه، در مبارزه و در عمل بدست می آید، پس باید دست به مبارزه و دست به عمل زد. اگر درست نیست که دست روی دست گذاشت و نقش تماشاچی را ایفا نمود، اگر نباید خصائل انقلابی و

در صفحه ۵

جمع بندی از مبارزات دانشجویی و ذکر چند نکته ضروری

در این مسئله تردیدی وجود ندارد که با تشدید سرکوب و خفقان و با توسل به بازداشت و حبس و حتا قلع و قمع دانشجویان آگاه و سوسیالیست، جمهوری اسلامی قادر نخواهد بود جنبش دانشجویی را نابود کند. اما بدیهی ست که جمهوری اسلامی، از این طریق می تواند خسارت های زیادی بر جنبش دانشجویی وارد سازد، جلوی پیشرفت آن را موقتاً سد کند و یا حتا این جنبش را عقب براند. نمی توان این موضوع را انکار نمود که سرکوب خشن جنبش دانشجویی

تغییر پخش برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از موج کوتاه به ماهواره

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC:	۵ / ۶
Symbol rate:	۲۷۵۰۰

برای دریافت برنامه های

رادیو دمکراسی شورایی

از این مشخصات استفاده کنید ←

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

امپریالیسم و جنگ

صلح طلبانه توده های مردم جهان، خلع سلاح هسته ای و نابودی تمام بمب های اتمی در سراسر جهان بوده است. اما طبقات حاکمه کشورهای سرمایه داری، هیچ گاه به این خواست انسانی مردم جهان تن نداده اند. تنها، در اواسط نیمه دوم قرن بیستم که جنبش های توده ای گسترده علیه سلاح هسته ای در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری شکل گرفت، قدرت های امپریالیست، ناگزیر به عقب نشینی و محدود ساختن دامنه گسترش آن شدند. از اواخر قرن بیستم که در نتیجه شکست ها و عقب نشینی های طبقه کارگر جهان، توازن قوا، بیش از پیش به نفع بورژوازی جهانی بر هم خورد و ریگانیسم و تاجریسم به سیاست جهانی بورژوازی تبدیل گردید، مرحله جدیدی در گسترش سلاح های اتمی و ذخیره سازی آن ها آغاز گردید.

توجیه قدرت های امپریالیست، تا فروپاشی شوروی و بلوک شرق، جنگ سرد و حفظ توازن وحشت بود. اما با پایان دوران جنگ سرد و رقابت دو بلوک شرق و غرب، دیگر هر انسانی با کمی آگاهی می داند که تمام این ادعاها پوچ است و جنگ، کشتار و به کارگیری سلاح کشتار دسته جمعی، جزئی لاینفک از نظام طبقاتی سرمایه داری، به ویژه در بالاترین مرحله تکامل آن، یعنی امپریالیسم است. از این روست که نه تنها در پی پایان دوران جنگ سرد، ذخایر سلاح های اتمی کاهش نیافته و نابود نشده اند، بلکه مدام بر تعداد کشورهای که این سلاح را به ذخایر جنگی خود افزوده اند، افزوده شده است. دلیل آن هم روشن است. جنگ، ذاتی نظام سرمایه داری است و در این مرحله از تکامل سرمایه داری به امری ناگزیر تبدیل شده است. سراسر قرن بیستم، این حقیقت را که امپریالیسم، از میلیتاریسم، جنگ و کشتار انسان ها جدایی ناپذیر است، به وضوح نشان داد، و اکنون در نخستین سال های قرن بیست و یکم نه فقط این واقعیت را در منطقه خاورمیانه، بلکه در تمام مناطق جهان به اشکال مختلف می بینیم. تمام دولت ها و کشورهای ریز و درشت جهان نه برای صلح، آن گونه که از بلند گویای تبلیغاتی خود ادعا می کنند، بلکه برای جنگ آماده می شوند.

روشن ترین دلیل آن هم در رشد افسار گسیخته میلیتاریسم و افزایش بودجه های نظامی تقریباً تمام کشورها در ابعادی حیرت آور در طول یک دهه گذشته است.

بر طبق گزارش سالنامه انستیتوی تحقیقات صلح استکهلم، هزینه های نظامی کشورهای جهان در فاصله ده سال، از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۷، ۴۵ درصد افزایش یافت و به رقم ۱۳۳۹ میلیارد دلار رسید. این حجم کلان افزایش هزینه نظامی، تمام واقعیت نیست، بلکه بیش تر برگرفته از ارقام رسماً اعلام شده از سوی دولت هاست. ۸۳ درصد مجموع این هزینه ها متعلق به ۱۵ قدرت امپریالیستی برتر جهان سرمایه داری است و ۴۵ درصد از مجموع هزینه های نظامی جهان را دولت آمریکا به خود اختصاص داده است. در این فاصله، بودجه نظامی دولت آمریکا با یک

رشد ۶۵ درصدی، از ۶۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ تجاوز نموده و به بالاترین بودجه نظامی آمریکا، پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شده است. پس از آمریکا، هزینه های نظامی انگلیس، چین، فرانسه، ژاپن، روسیه، هر یک با رشد ۴ تا ۵ درصد قرار گرفته اند. روسیه به سرعت در حال افزایش بودجه نظامی خود است و چین در یک دهه گذشته، مخارج نظامی اش را به سه برابر افزایش داده است.

در خاورمیانه، بودجه نظامی کشورهای به ویژه نفت خیز منطقه ۶۲ درصد افزایش یافته و در جنوب آسیا، این افزایش به ۵۷ درصد رسیده است. گزارش سالنامه، افزایش هزینه های نظامی اروپای غربی را ۶ درصد ذکر کرده که از نظر حجم، رقم بالایی را پس از آمریکا تشکیل می دهد. این رشد میلیتاریسم، افزایش سرسام آور هزینه های نظامی کشورهای جهان، نمی تواند معنای دیگری جز آمادگی جنگی کشورهای جهان سرمایه داری داشته باشد. بزرگ ترین قدرت های جهان سرمایه داری، هر چه بیش تر خود را مسلح می کنند و برای درگیری های نظامی آینده آماده می شوند. هیچ یک از آن ها احساس امنیت نمی کنند. هم اکنون روسیه به سرعت در تلاش است که بازارهای سنتی گذشته خود را که اکنون به چنگ آمریکا و اروپا افتاده اند، دوباره به دست آورد. این تلاش ها که همراه با تقویت روزافزون نیروهای نظامی و گاه درگیری های مسلحانه است، از این آماده سازی جنگی خبر می دهد. آمریکا که برای حفظ موقعیت جهانی خود و سلطه انحصاری بر مناطق و بازارهای استراتژیک جهان، بودجه های نظامی خود را به مقیاسی بی سابقه افزایش داده است، هم اکنون با اشغال کشورهای خاورمیانه، در حال عملی ساختن اهداف اقتصادی - سیاسی و نظامی خود است. اروپای غربی که در پی فروپاشی بلوک شرق، تعدادی از کشورهای اروپای شرقی را بلعیده و بازار آن ها را به تصرف خود درآورده است، هر آن نگران شعله ور شدن آتشی است که اکنون به ویژه در بالکان زیر خاکستر است. چین که از درون رشد ناموزون جهان سرمایه داری، به یک قدرت جوان امپریالیست جهان تبدیل می شود، از هم اکنون با افزایش هزینه های نظامی و سازماندهی یک ارتش مدرن مجهز به پیشرفته ترین سلاح ها، خود را برای توسعه طلبی های آینده و درگیری های نظامی آماده می کند. در شرایطی که پس از پایان جنگ سرد، پدید آمده است، امپریالیسم آمریکا به رغم تمام قدرت اقتصادی و نظامی اش، دیگر در موقعیتی نیست که نقش هژمونیک خود را در جهان سرمایه داری به راحتی حفظ کند. بنابراین مراکز متعدد قدرت امپریالیستی در حال شکل گیری است و همین مسئله به تنش ها و درگیری های آتی کمک می کند. در چنین خلأی است که حتا برخی از دولت های منطقه ای نیز با دعوی قدرت منطقه ای ظهور کرده اند که نمونه آن جمهوری اسلامی ایران است. اینان اولین اهداف درگیری ها در ابعادی کوچک خواهند بود. در نهایت نیز از آن جایی که پشتوانه اقتصادی را برای تبدیل شدن به یک قدرت سیاسی و نظامی را در جنب قدرت های بزرگ جهان ندارند، در نهایت ناگزیرند یا تابعیت یکی از مراکز قدرت امپریالیستی را بپذیرند و یا مضمحل شوند.

بنابراین، افزایش حدود ۵۰ درصدی بودجه و مخارج کشورهای جهان، تنها در طول ده سال اخیر، بدون دلیل نیست. بالعکس انعکاسی از واقعیت تضادهای جهان سرمایه داری و به ویژه تضاد قدرت های امپریالیست جهان است. این افزایش هنگامت مخارج نظامی نشان دهنده جنگ هایی است که آینده بشریت را تهدید می کند. این واقعیت به خوبی نشان می دهد که در چارچوب نظام سرمایه داری جهانی، بشریت هرگز نمی تواند از شر جنگ و فجایع آن رها شود. تمام ادعاهای صلح طلبانه سران دولت های سرمایه داری، جز یک فریب نیست. در پشت حرف های قشنگ در مورد صلح، عمل به جنگ قرار گرفته است. چیزی که مدام در گوشه و کنار جهان در واقعیت وجودی اش با آن روبرو هستیم و ابعاد آینده آن را نیز افزایش روزافزون هزینه های نظامی دولت ها به ما نشان می دهد.

این افزایش هزینه های نظامی در شرایطی است که فقر و گرسنگی، زندگی میلیون ها انسان را در سراسر جهان تباہ کرده است. گزارش منابع سازمان ملل حاکی است که ۳ / ۴ میلیارد تن از مردم جهان با درآمدی کم تر از ۱ و یا ۲ دلار در روز زندگی می کنند. در آمریکا، کشوری که هم اکنون هزینه های نظامی اش به حدود ۷۰۰ میلیارد دلار رسیده است، متجاوز از ۵۰ میلیون انسان زیر خط فقر به سر می برند. همه ساله ده میلیون کودک در نتیجه فقر، گرسنگی و بیماری می میرند. صدها هزار تن از مردم کارگر و زحمتکش در سراسر جهان بیکارند. شکاف طبقاتی حتا در پیشرفته ترین کشورها ابعادی حیرت آور به خود گرفته است. سطح زندگی کارگران جهان مدام در حال تنزل است. سازمان های صلح طلب و بشر دوست بین المللی که درکی از طبقات و ماهیت طبقاتی جامعه سرمایه داری ندارند، با استناد به این آمارها، خواهان کاهش هزینه های نظامی دولت ها و اختصاص این منابع به بهبود شرایط مادی، بهداشتی، آموزشی و درمانی میلیون ها انسان فقیر و گرسنه شده اند. اما اگر قرار می بود، سرمایه داران جهان به گفته آن ها عمل کنند، دیگر سرمایه داری وجود نمی داشت. چرا که فقر و گرسنگی، بیکاری، محرومیت میلیون ها انسان از ابتدایی ترین امکانات زیستی، بهداشتی و آموزشی، شکاف طبقاتی، استثمار، جنگ و نظامی گری، توسعه طلبی و اشغال گری، کشتار انسان ها با سلاح های ویران گر کشتار جمعی، این ها همه اجزای لاینفک نظام سرمایه داری جهانی اند. مسئله مخارج هنگامت نظامی و جنگ در عصر کنونی، مسئله ای حتا بسیار فراتر از این واقعیت است که بگوییم جنگ و نظامی گری در تمام جوامع طبقاتی در طول تاریخ وجود داشته است.

سرمایه داری عصر کنونی امپریالیسم است و سلطه انحصارات و سرمایه مالی. به دست آوردن بازار، مسئله حیاتی تمام انحصارات و قدرت های امپریالیست جهان است. متجاوز از یک قرن است که تمام بازارهای جهان به تسخیر انحصارات درآمده است. بازار جدیدی برای تسخیر باقی نمانده است. نزاع به عرصه تجدید تقسیم کشیده است. رشد، در نظام سرمایه داری ناموزون است. رشته های تولیدی جدید، انحصارات قدرتمند جدید و کشورهای

کشتار تابستان ۶۷، زخمی که هرگز التیام نخواهد یافت

بازسازی کنند. این مادران، هنوز در رویای شان بازگشت فرزندانشان را انتظار می کشند. و این چقدر غم انگیز است.

فاجعه تابستان ۶۷، آنچنان وسیع و حضورش آنچنان رعدآسا بود، که با گذشت این همه سال، نه فقط خانواده های این عزیزان جانباخته، نه فقط بازماندگان و جان بدربرندگان این کشتار، بلکه حتا توده های میلیونی جامعه نیز، کماکان در سنگینی آوار آن دست و پا می زنند.

جمهوری اسلامی در طول حیات سی ساله اش، جنایات بی شماری آفریده است. جنایاتی که ریشه در ماهیت نظام سرمایه داری، مذهب و افکار ارتجاعی رهبران رژیم داشته و دارد. سرکوب و اعدام های گسترده ی سال های ۶۰ و ۶۱، اگرچه به لحاظ شکار انقلابیون، تعداد اعدام ها و ویرانی حاصل از آن روزهای آتش و خون، بسیار فراتر از قتل عام تابستان ۶۷ بوده است، اما، کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، آنهم در طول کمتر از دو ماه، به لحاظ سیاسی، ابعاد فاجعه و ماهیت این کشتار، به درستی در راس جنایات رژیم قرار گرفته است. چرا؟

نخست این که جمهوری اسلامی اقدام به قتل عام هزاران زندانی سیاسی کرد که نه تنها قبلا در بیدادگاه های رژیم محاکمه شده بودند، نه تنها دوران محکومیت شان را بر اساس قوانین کذایی همان رژیم می گذراندند، بلکه تغییر و تحولات سیاسی آن روزها، که در بیرون از زندان اتفاق افتاده بود، خارج از اراده زندانیان بوده و آنها عملا نقشی در آن تحریکات نداشتند.

علاوه بر این، زندانیان در آن چهار دیواری بسته زندان، نه راهی برای فرار داشتند، نه راهی برای دفاع از خود و نه فرصتی برای مقابله با کشتار رژیم. لذا با توجه به شرایطی که زندانیان در آن بسر می بردند و با توجه به گستردگی ابعاد کشتار، طبیعی خواهد بود که این فاجعه، حساسیت بیشتری را نسبت به خود برانگیخته باشد.

کشتار تابستان ۶۷، یاد آور انبوه جنایات فراموش نشدنی دوران توحش و انگیزاسیون کلیسا، در قرون وسطا ست. دورانی که به درستی در حافظه ی تاریخی مردم جوامع بشری و تمام انسان های آگاه، ثبت شده است. و طبیعتا قتل عام تابستان ۶۷ نیز، در حافظه تاریخی نه تنها خانواده ی این جانفشانان، بلکه در حافظه کل جامعه و مردم آگاه ایران و جهان نیز ماندگار خواهد ماند.

بر بستر این واقعیات ملموس است که رژیم در بیست سال گذشته، با همه قوا یا به میدان گذاشته تا بتواند این جنایت را از حافظه تاریخی توده های مردم ایران و جهان پاک کرده و آنرا به محاق فراموشی بسپارد.

اما، در طرف دیگر این مبارزه، خانواده ی این جانفشانان، توده های مردم، سازمان های سیاسی، انسان های آگاه و همه ی کسانی که برای آزادی، سوسیالیسم و لغو اعدام پیکار می کنند، قرار دارند.

واکنش رو به تزاید سازمان های سیاسی، محافل حقوق بشری، انسان های آگاه و مبارز، و در راس همه ی این ها، تجمع سالیانه ی خانواده ی

این جانفشانان به همراه اقشار مختلف مردم در گلزار خاوران گورستان جمعی این عزیزان سبب گردیده تا رژیم هر گونه اظهار نظر و پرداختن به چگونگی این کشتار را در درون جامعه ممنوع سازد. نه تنها ممنوع که این سکوت درونی را، به خط قرمز سیاست خود، رسمیت نیز داده است.

در بیست سال گذشته، با همه تلاشی که برای افشای ماهیت این کشتار صورت گرفته، با وجود این هنوز ابعاد واقعی این کشتار به صورت رازی سر به مهر باقی مانده است. طبیعتا آگاهی از همه ابعاد این فاجعه و چگونگی شکل گیری آن، تنها پس از سرنگونی جمهوری اسلامی و دست یافتن به اسناد این جنایت، ممکن خواهد بود.

با وجود این باید گفت، اگرچه تا به امروز تمام جنایات جمهوری اسلامی، به تاسی از افکار ارتجاعی و ضد انسانی خمینی صورت گرفته، اما قتل عام گسترده زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، از سری جنایات رژیم بوده که مستقیما به دستور شخص خمینی آنهم به صورت مکتوب انجام گرفت. بدون فرمان مستقیم خمینی، اجرای چنین جنایاتی، آنهم در ابعادی به وسعت تمام زندان های ایران، اگر نگوئیم محال، لاقلا باید گفت که به سانگی امکان پذیر نبود. تنها دستور مستقیم خمینی بود که می توانست تمام جناح های اجرایی رژیم را، در امر کشتار زندانیان سیاسی به وحدت و یگانگی برساند. همانگونه که دیده ایم، از آن زمان تا کنون، تمام جناح های حاکمیت، از اصول گرا گرفته تا به اصطلاح "اصلاح طلبان"، همه نسبت به آن وفادار مانده اند.

اگرچه نفس هر جنایت، جنایت است. اگر چه کشتن حتا یک انسان، به جرم باورهای سیاسی، می تواند اقدامی فاجعه آمیز باشد. اما، آنچه یک عمل جنایت کارانه را بی توجه به کوچکی یا بزرگی ابعاد آن برجسته تر می کند، دوران تاریخی و وقوع آن جنایت است. اگر امروز بر حسب اتفاق، انسانی را به صلیب بکشند، طبیعتا عمق این عمل ضد انسانی، از کشتن هزاران انسانی که در دوران برده داری و با قرون وسطی به صلیب کشیده شدند، فاجعه بارتر خواهد بود. اگر با چنین نگاه تاریخی به کشتار تابستان ۶۷ بنگریم، آنگاه می توان دریافت که جمهوری اسلامی چه جنایت هولناکی را مرتکب شده است.

زمینه های قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ را، پیش از هر چیز، باید در ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی و رهبران آن، به ویژه شخص خمینی جستجو کرد. آنچه در تابستان ۶۷ اتفاق افتاد، ادامه کشتار مبارزان و آزادی خواهان در سال شصت بود. رهبران نظام، مسئولان زندان و بازجوهای رژیم، در سال شصت و پس از آن بارها اعلام کرده بودند که اگر در شرایط بحرانی قرار بگیرند، تمام زندانیان را خواهند کشت. تابستان ۶۷ نیز، همان شرایط بحرانی مورد نظر برای رژیم بود که فرا رسیده بود.

جنگ بی حاصل میان دو رژیم جمهوری

اسلامی و عراق، پایان یافته بود. با پایان گرفتن جنگ، زمان آن فرا رسیده بود که توده های میلیونی مردم، به دنبال مطالبات شان حرکت کنند. وضعیت سیاسی جامعه و شرایط پس از جنگ، طبیعتا به نفع توده های مردم، سازمان های مبارز و نیروهای سیاسی رقم خورده بود. وقوع تلاطمات سیاسی و تعرض توده ها نسبت به جمهوری اسلامی، از هر زمان دیگر محتمل تر شده بود. رژیم دیگر قادر نبود به سادگی و به بهانه شرایط جنگی، سرکوب و کشتار را همانند گذشته به جامعه تحمیل کند. مهمتر از همه، پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، زمینه های شکست روانی رژیم را در نزد توده ها دامن زده بود.

با اعلام پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ در ۲۷ تیر ماه ۶۷، سردرگمی، حقارت و ناامیدی، تمام نیروهای رژیم را فرا گرفته بود. این سرگشتگی و حقارت، طبیعتا در فضای زندان می توانست تبلور بیشتری داشته باشد. و دقیقا از این منظر، زندانبانان و مجموعه عوامل اجرایی رژیم در زندان، در بدترین شرایط روحی خود قرار گرفته بودند.

اوج حقارت رژیم، دو روز بعد از پذیرش قطعنامه به نمایش گذاشته شد. در شامگاه ۲۹ تیر، خمینی بر صفحه تلویزیون ایران ظاهر شد. خمینی پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ شورای امنیت، و پایان جنگ هشت ساله را رسما و شخصا، به اطلاع مردم ایران و جهان رساند. چهره ی خمینی در آن لحظات تماشائی بود. مردی که در سال های پیش از آن، اغلب مخالفین سیاسی خود را به پای اعتراضات تلویزیونی کشانده بود، اینک خود در همان جایگاه، در مقام اعتراف نشسته بود. از آن اقتدار همیشگی اش خبری نبود. غرورش در هم شکسته بود. صدایش دیگر آن طنین گذشته را نداشت. زمان برایش به کندی پیش می رفت. او شتاب داشت تا هر چه سریعتر از جلوی دوربین کنار رود. لذا، در جملاتی کوتاه و فشرده، پایان جنگ را اعلام کرد و گفت که: پذیرش قطعنامه برای او، به منزله ی نوشیدن "جام زهر" است.

حال چگونه ممکن بود، مرد مقتدر جمهوری اسلامی، این چنین سرافکننده جام زهر را نوشیده باشد، اما در فکر انتقام نباشد؟ جام زهری که خمینی سر کشیده بود، می بایست تلخی زهرش در جایی ریخته می شد. حمله نظامی سازمان مجاهدین خلق در مرزهای غرب کشور، که با حمایت نیروی هوایی ارتش صدام در روز پنجم مرداد شروع شده بود، بهانه ای بود که خمینی بدان نیاز داشت. و اینک زمان بازسازی غرور شکسته اش فرا رسیده بود.

همزمان با پایان یافتن جنگ، زمینه های آزاد شدن هزاران زندانی مقاوم نیز فراهم شده بود. حضور دوباره این زندانیان در میان توده ها، برای رژیم نه تنها مطلوب و خوشایند نبود، بلکه به زعم رژیم، آنها تهدیدی نیز برای نظام به حساب می آمدند. لذا خمینی ضعیف ترین حلقه ی انتقام را برگزید. ضعیف ترین حلقه انتقام، زندان و زندانیان بودند. زندانیانی که در چنگال رژیم ستمگر جمهوری اسلامی گرفتار بودند. زندانیانی که نه راه فرار داشتند و نه امکانی برای دفاع از خود. زندانیانی که دوران محکومیت شان را می گذراندند و بعضا، دوران حبس شان نیز به پایان رسیده بود. و بدین سان، فاجعه آغاز گردید.

"حزب الله" برنده جنگ قدرت در لبنان

اردن اعزام شدند. با فرا رسیدن موعد انتخاب رئیس جمهور از سوی پارلمان، تنش و کشمکش میان دولت و اپوزیسیون، به رهبری "حزب الله"، وارد مرحله تازه ای شد. ۱۸۲ نماینده مجلس در ۱۸ نشست علنی، نتوانستند به نتیجه معینی رسیده و تنها دستور آورد این جلسات، تعمیق و ژرفای بحران قدرت و رهبری بود.

در همین حال، دولت فواد سینیوره، تحت فشار مراکز مالی وابسته به قدرت های بزرگ جهانی، به اهنگ خصوصی سازی ها شتاب بیشتری داده و با حضور در کنفرانس پاریس، از سران این قدرت ها تقاضای وام بیشتری کرد تا بتواند بهره بیش از ۷۰ میلیون دلار بدهی خود به این کشور ها را پرداخت کند.

اوایل سال جاری مسیحی، دولت لبنان برای پایان بخشیدن به بحران حکومتی و یکسره نمودن کار "حزب الله" دست به یک حمله مستقیم زد. در ماه فوریه، یکی از رهبران نظامی "حزب الله"، طی انفجار یک بمب، در دمشق، پایتخت سوریه، به قتل رسید. فشار سیاسی علیه "حزب الله" شتاب گرفت و سرانجام در اواسط ماه آوریل گذشته، شبکه ارتباطات "حزب الله" غیر قانونی اعلام شده و برچیدن آن در دستور کار دولت قرار گرفت. علاوه بر این، رئیس امنیت فرودگاه بیروت، که وابسته به نیروهای اپوزیسیون بود، از کار اخراج شد.

نتیجه این اقدامات، رویارویی مستقیم نیروهای شبه نظامی "حزب الله" و جریانات طرفدار دولت در یک جنگ تمام عیار بود. طی یک نمایش آشکار قدرت، مراکز وابسته به دولت و احزاب ائتلاف حاکم در منطقه مسیحی نشین غرب بیروت، با یک حمله برق آسا به اشغال نیروهای مسلح "حزب الله" در آمد. کشورهای غربی، که سران دولت تصور می کردند به یاری آنها خواهند شتافت، تنها به تماشای اوضاع و محکومیت اقدامات "حزب الله" بسنده کرده و خواهان حل صلح آمیز اختلافات دو طرف شدند. در این شرایط دولت و اداریه عقب نشینی شده و برچیدن شبکه ارتباطی "حزب الله" و اخراج رئیس امنیت فرودگاه را به عهده فرمانده ارتش این کشور گذاشت. مدت زیادی نکشید که رئیس اخراجی امنیت فرودگاه به کار خود بازگشت و کار برچیدن شبکه ارتباطی "حزب الله" کنار گذاشته شد. توضیح این که چرا در این جنگ قدرت، حامیان غربی دولت لبنان نتوانستند به یاری آن شتافته و بار دیگر "حزب الله" پیروز از این جنگ بیرون آمد، ریشه در یک رشته عوامل سیاسی در سطح منطقه و جهان داشت.

شکست مکرر سیاست های آمریکا در گوشه و کنار خاورمیانه و چشم انداز کسب قدرت از سوی حزب دموکرات در این کشور، تضعیف دولت اسرائیل و موقعیت متزلزل نخست وزیر آن در پی افشای فساد مالی در سطوح مختلف دولتی تا نخست وزیر، تلاش این دولت برای دستیابی به صلح با دولت سوریه، اخبار مربوط به مذاکره میان نمایندگان جمهوری اسلامی و آمریکا پیرامون بازگشایی مرکز نمایندگی آمریکا در ایران، تلاش فرانسه برای گسترش رابطه

قدرت آنها "از لوله تفنگ بیرون آمده" و در صورت خلع سلاح، دیگر نمی توان هیچ وزن و نقشی در تحولات این منطقه برای "حزب الله" متصور شد.

در این اوضاع بود که "حزب الله" نشست کابینه دولت برای بررسی و تصویب اقدامات ضروری برای اجرای مفاد قطعنامه فوق را فرصت مناسبی برای نخستین ضد حمله خود با هدف خنثی سازی اقدامات احتمالی دولت یافت. در طی این حرکت، نیروهای شبه نظامی "حزب الله" یک واحد گشتی ارتش اسرائیل در جنوب لبنان را مورد حمله قرار داده و شماری از نظامیان را به قتل رسانده و دو سرباز را به گروگان گرفتند. نتیجه این اقدام در تابستان سال ۲۰۰۶، جنگی ۳۳ روزه بود که صدها کشته و هزاران زخمی از مردم غیر نظامی و بی دفاع دو کشور به جا گذاشت. برغم حملات وحشیانه ارتش اسرائیل از زمین و هوا، اما این مقاومت "حزب الله" بود که سرانجام توانست پیشروی مائین جنگی دشمن را متوقف سازد. خاتمه این جنگ و عقب نشینی سربازان اسرائیل بدون کسب پیروزی آوازه شکست ناپذیری ارتش اسرائیل را در هم شکست و موجب گسترش بیش از پیش نفوذ سیاسی "حزب الله" شد. با افزایش نفوذ سیاسی خود، "حزب الله" اکنون خواستار سهم بیشتری از قدرت سیاسی بود. این امر از همان فرای پایان جنگ ۳۳ روزه، زمینه ساز بروز دور جدیدی از تنش در فضای سیاسی این کشور گردید.

بالا گرفتن اختلافات در ژانویه سال ۲۰۰۷، خروج شش وزیر وابسته به احزاب اپوزیسیون و "حزب الله" را به دنبال داشت. در این دور از کشمکش ها "حزب الله" خواهان تشکیل "دولت وحدت ملی" با حضور وزرای بیشتری از سوی اپوزیسیون، اصلاح قانون انتخابات و شیوه انتخاب رئیس جمهور بود. پاسخ ائتلاف حاکم، متشکل از ۱۵ حزب و گروه سیاسی به رهبری سعد حریری، مخالفت و درهم شکستن فشار "حزب الله" بود. در حالی که "حزب الله" به طور غیر رسمی نام خود را به "جنبش مقاومت" در برابر "دشمن صهیونیستی" تغییر داد، سران دولت، جنگ ۳۳ روزه را نتیجه اقدامات "تحریک امیز" "حزب الله" معرفی کرده و بر خلع سلاح نیروهای شبه نظامی آن پافشاری می کردند. آنها ایران و سوریه را حامیان اصلی "حزب الله" معرفی کرده و از دولت های غربی خواستند که در مبارزه علیه "حزب الله" به آنها یاری رسانند. به بهانه حفظ صلح، اما با هدف محدود ساختن مناطق تحت نفوذ "حزب الله"، نیروهای شبه نظامی وابسته به ناتو افزایش یافت و راستی طرفدار دولت برای طی دوره های آموزشی به کشورهای همسایه از جمله مصر و

خاورمیانه در هفته های اخیر شاهد دور تازه ای از کشمکش های سیاسی بود که پی آمد آنها، بدون تردید، کشورهای این منطقه را به درجات گوناگون تحت تاثیر قرار خواهد داد. مرکز کشمکش ها، این بار لبنان بود، که در میان مجموعه کشورهای این منطقه آشوب زده، صحنه سیاست آن، عرصه صف آرائی و درگیری قدرت های بزرگ منطقه و جهان است. در سطح منطقه، سوریه، جمهوری اسلامی، مصر، اردن، عربستان سعودی و اسرائیل، و در مقیاس جهانی، آمریکا، فرانسه، روسیه و اتحادیه اروپا، بازیگران صحنه جنگ و کشمکش قدرت در لبنان هستند.

اکنون چند سالی است که هدف محوری کشورهای بزرگ غرب، و در راس آنها آمریکا، در لبنان باز سازی و تقویت ارتش، و خلع سلاح تمام گروه های شبه نظامی است. هر چند صحبت از خلع سلاح تمام گروه ها در میان است، اما همه میدانند که آماج اصلی اجرای این سیاست، خلع سلاح "حزب الله" و پایان بخشیدن به نفوذ آن در عرصه سیاسی لبنان است. گذشته از این کمتر کسی است که نداند "حزب الله" مورد حمایت رژیم های ایران و سوریه بوده و هر ضربه به آن، به معنای تضعیف نفوذ این دو رژیم نه تنها در عرصه سیاست داخلی لبنان بلکه در سطح منطقه خواهد بود.

آمریکا با بهره جویی از نفوذ جهانی خود، قطعنامه ای را نیز در این راستا به تصویب شورای امنیت سازمان ملل رسانده است. با این کار اجرای مفاد قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت سازمان ملل یکی از تعهدات هردولتی خواهد بود که زمام امور در لبنان را به دست بگیرد. علاوه بر این، در پی ترور رفیق حریری، نخست وزیر لبنان و یکی از مخالفین سرسخت سوریه در سال ۲۰۰۵، یک کمیسیون بین المللی تحقیق از سوی سازمان ملل متحد پیرامون شناسایی و معرفی آمران و عاملان این ترور تشکیل شد. این نیز فشار سیاسی دیگری بر "حزب الله" بود. برغم این، اما روند اوضاع به دلخواه قدرت های بزرگ جهانی پیش نرفته است. آنها در محاسبات خود مقاومت "حزب الله"، حمایت همه جانبه مالی، تسلیحاتی و تدارکاتی دولت های ایران و سوریه و بن بست و شکست سیاست های ماجراجویانه آمریکا و متحدان آن در کانون های بحران این منطقه، از جمله عراق و افغانستان، را فراموش کرده بودند.

اقدامات دولت لبنان، که در اواسط سال ۲۰۰۵ و پس از ترور حریری زمام قدرت را به دست گرفته بود، در راستای اجرای مفاد این قطعنامه، فشار بر "حزب الله" را بیش از پیش افزایش بخشید. اما از پیش روشن بود که "حزب الله" به هیچ روی سلاح خود را تحویل نخواهد داد. رهبران این جریان مرتجع به خوبی می دانند که

یک تحلیل و جمع‌بندی از جنبش دانشجویی (۲)

مبارزه‌جویی را زائل ساخت و به طاق نسبان سپرد، پس باید دست به مبارزه و دست به عمل زد. هر کس این را می‌داند که کسی که عمل می‌کند، قطعاً اشتباه هم می‌کند و تنها کسانی اشتباه نمی‌کنند که عملی هم از آن‌ها سر نمی‌زند. این سخن، البته به‌هیچ وجه به معنای توجیه نقاط ضعف و یا به معنای ناگزیری اشتباهات گرایش چپ و سوسیالیست در درون جنبش دانشجویی نیست و نباید چنین تلقی شود. گرایش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی، خود، بایستی جنبش دانشجویی را تحلیل کند، از مبارزات دانشجویی جمع بندی داشته باشد، تاکتیک‌ها و روش‌های عمل خود را موشکافانه مورد بازبینی قرار دهد، نقاط ضعف و اشتباهات خود را پیدا کند و با برخورد انتقادی نسبت به آن، ضعف و کمبودها را جبران و برطرف سازد، تا بتواند نفوذ و قدرت خود را در درون جنبش دانشجویی تقویت کند و مسیر پیشرفت این جنبش را نیز هموار سازد.

کمتر کسی است که مختصر آشنائی با جنبش دانشجویی داشته باشد و ضرباتی که در سال گذشته بر این جنبش وارد شده است را انکار نماید. جمهوری اسلامی با دستگیری گسترده دانشجویان چپ و سوسیالیست، اعمال شکنجه‌های وحشیانه جسمی و روحی، حبس و اخراج و حذف بسیاری از این دانشجویان از دانشگاه، همچنین با یورش بردن به دست آورده‌های دانشجویان و توقیف گسترده نشریات دانشجویی، توانست ضرباتی بر پیکر جنبش دانشجویی و گرایش چپ و سوسیالیستی درون این جنبش وارد سازد. جمهوری اسلامی با این یورش‌های بیرحمانه، فعالیت این دانشجویان در راستای ایجاد تشکل‌های مستقل را عجلتاً به محاق تعطیل کشاند و گرایش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی را نیز بخشاً دچار انفعال و مجبور به عقب‌نشینی ساخت. اگر چه بیشترین دستگیریها در سال ۸۶ صورت گرفت و ضربه اصلی در ۱۳ آذر همین سال وارد شد، اما ساده نگری است اگر تمام مسائل به سیزده آذر ۸۶ و حرکت دانشجویان در این روز خلاصه شود. ارتجاع اسلامی بیش از یک دهه است که در تدارک انقلاب فرهنگی دوم است، دولت احمدی نژاد مدام برای سرکوب دانشگاه نقشه می‌کشید و دستگاه‌های سرکوبگر و ارگان‌های اطلاعاتی - پلیسی رژیم از مدت‌ها قبل از سیزده آذر، دانشجویان چپ و سوسیالیست را زیر نظر گرفته و مترصد لحظه مناسب بودند. تنها جنبش دانشجویی نبود که باید مشمول سرکوب می‌شد. سایر جنبش‌های اجتماعی نیز از این قاعده برکنار نبودند و به یک تعبیر، سرکوب جنبش دانشجویی، جزئی از پروژه بزرگ‌تر و عمومی‌تر دولت احمدی نژاد، یعنی سرکوب تمام جنبش‌های اجتماعی، تشدید اختناق و سرکوب، به منظور مهار اوضاع، کنترل جامعه و حفظ نظم بود که ارکانش به خطر افتاده بود. بنابر این، نه ضربه ۱۳ آذر، فی‌البداهه بود، و نه جنبش دانشجویی، موضوعی جدا و منفک از کل جامعه. در بررسی و تحلیل از جنبش دانشجویی و جمع‌بندی از مبارزات دانشجویان، حتماً باید

این نکات را در نظر گرفت. بدون در نظر گرفتن این فاکتورها، تحلیل و بررسی، از حد یک تحلیل و بررسی مجرد و انتزاعی فراتر نخواهد رفت و در بهترین حالت، تحلیلی نادقیق خواهد بود.

اکنون با توجه به نکات فوق و با توجه به مبارزات و تجارب عینی جنبش دانشجویی در دوره اخیر، به ذکر چند نکته ضروری می‌پردازیم. لازم به ذکر است که طرح این نکات و یا انتقاد از پروسه‌ای که طی شده است، صرفاً کنکاشی ست برای بازبینی روش‌ها و عملکرد دانشجویان چپ و سوسیالیست و کوششی ست برای یافتن ضعف‌ها و ارائه راهکارها. نیازی به گفتن نیست که طرح این نکات، به هیچوجه بمعنای نفی و انکار مبارزه دانشجویان چپ و سوسیالیست نیست و ذره‌ای از حقانیت آن‌ها در این مبارزه، نمی‌کاهد.

۱- اولین نکته، توجه دقیق به شرایطی است که جنبش دانشجویی و مبارزه دانشجویی تحت آن شرایط جاری ست. جنبش دانشجویی در خلاء نیست. بحث از جنبش دانشجویی در یک کشور دموکراتیک که در آن آزادیهای سیاسی و بورژوا - دموکراتیک به رسمیت شناخته شده و رعایت می‌شود نیست. بلکه بحث برسر جنبش دانشجویی بطور مشخص در کشوری مطرح است که در آن یک رژیم مذهبی و یک دیکتاتوری عریان حاکم است. رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی ست به غایت ارتجاعی، ضد دموکراتیک و عمیقاً ضد کمونیست. مارکس زمانی راجع به کلیسای انگلستان و عکس‌العمل آن در برابر کسانی که مناسبات کهن و مالکیت را زیر سؤال می‌بردند چنین گفت: "کلیسای عالی انگلستان سی و هشت حمله به اصول سی و نه گانه دین خود را آسان‌تر می‌بخشد تا تعرض به یک سی و نهم از درآمد خویش. و در روزگار ما مخالفت با خداوند در مقابل انتقاد از مناسبات کهن مالکیت، از معاصی صغیره محسوب می‌شود." [پیش گفتار بر کاپیتال جلد اول - مارکس ۱۸۶۷]

این گفته مارکس که روش کلیسای انگلستان و مذهب در برابر منتقدین مناسبات کهن و مالکیت در آن زمان را به خوبی بیان می‌کند، در مورد جمهوری اسلامی و روش آن در قبال کمونیست‌ها که مناسبات سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی را نفی می‌کنند، با درجات بسیار بیشتری مصداق پیدا می‌کند. این موضوع بر هیچ فعال چپ و کمونیستی نباید پوشیده باشد که در نظام‌های دیکتاتوری، از جمله و به ویژه، تحت حاکمیت ارتجاع اسلامی، به سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها اجازه فعالیت داده نمی‌شود و به هیچ عنوان نمی‌گذارند، این نیروها، تشکیلات بزنند و به سازماندهی توده‌ها بپردازند و با تشکل‌های علنی خاص خود را ایجاد کنند، مگر تحت شرایط و توازن قوای معینی که مبارزات توده‌ای به مراحل پیشرفته اعتلاء رسیده و جامعه، وارد موقعیت انقلابی شده باشد، که در این حالت، اوضاع از کنترل اینگونه رژیم‌ها خارج می‌شود و بدون آنکه کم‌ترین تغییری در ماهیت ضد دموکراتیک آن‌ها ایجاد شده باشد، اما به اجبار، اینگونه فعالیت‌ها و تشکل‌ها را تحمل می‌کنند تا به محض تغییر اوضاع و تناسب قوا، دوباره آن

را سرکوب و قلع و قمع کنند. از این روست که اگر کسانی و یا گروهی در فکر ایجاد تشکل مستقل توده‌ای هستند، نباید منتظر اجازه رژیم باشند. تشکل توده‌ای را باید به اتکاء توده‌ها ایجاد کرد و همین توده‌ها هستند که با اتکاء به نیروی خود و استمرار مبارزات خود، تشکل خودشان را بر رژیم تحمیل می‌کنند، ولو آن که رژیم هرگز آن را به رسمیت نشناسد.

بنابراین روشن است که تاکید بر ماهیت ارتجاعی رژیم حاکم و ممنوعیت فعالیت سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و ممنوعیت ایجاد تشکل‌های مستقل، تحت حاکمیت چنین رژیمی، به معنای عدم تلاش برای ایجاد چنین تشکل‌هایی و تحمیل آن بر رژیم و به طریق اولی به معنای عدم فعالیت سیاسی و انقلابی نیست.

اما معنایش حتماً این هست که در تحت چنین شرایطی، نباید اساس کار را صرفاً بر کار و فعالیت علنی و بر تشکل‌های علنی گذاشت، بلکه اساس کار باید بر فعالیت و کار مخفی و غیر علنی گذاشته شود و در عین حال باید از تمام شیوه‌های سازماندهی برای ایجاد تشکل‌های مخفی و نیمه علنی استفاده کرد. مناسب‌ترین شکل تشکل تحت شرایط و توازن قوای کنونی ایجاد کمیته‌های دانشجویی متشکل از آگاه‌ترین دانشجویان، با گرایش‌های متفاوت می‌باشد. دانشجویان کمونیست که خود را در هسته‌های مخفی سازماندهی کرده باشند، قادرند این کمیته‌ها را ایجاد کنند. بدیهی است که فعالیت علنی، نیمه علنی یا مخفی این کمیته‌ها، وابسته به شرایط و توازن قوا در مقیاس کل جامعه است. نکته قابل ذکر این است که هسته‌های مخفی کمونیستی و مخفی بودن هویت کمونیستی یک دانشجو، به معنای این نیست که دانشجوی کمونیست فعالیت علنی نکند، در مبارزات علنی شرکت نجوید و نسبت به ایجاد تشکل‌های مستقل توده‌ای، بی تفاوت باشد. برعکس، دانشجوی کمونیست، هم باید به طور فعال در مبارزات علنی حضور داشته باشد و از طریق فعالیت علنی، کار توده‌ای انجام دهد، و هم باید برای ایجاد تشکل مستقل و تحمیل آن بر رژیم تلاش و مبارزه نماید. دانشجوی کمونیست نه فقط در تمام این فعالیت‌ها و مبارزات باید حضور داشته باشد بلکه باید پیش‌تاز و پیشقدم باشد. مسأله مهم این است که یک دانشجوی کمونیست نباید در اینگونه فعالیت‌ها، هویت کمونیستی خود را علنی سازد و این هویت حتماً باید از چشم پلیس سیاسی رژیم مخفی بماند. این یکی از ملزومات اولیه تلفیق کار و فعالیت علنی و مخفی می‌باشد. در شرایط اختناق و دیکتاتوری شاهنشاهی نیز به همین شیوه عمل می‌شد. نیروهای چپ و کمونیست در اعتراضات و اعتصابات دانشجویی همه جا پیشقدم بودند. این اعتراضات و اعتصابات اساساً توسط این دسته از دانشجویان سازماندهی و رهبری می‌شد. نیروهای چپ و سوسیالیست بی آنکه هویت کمونیستی خود را برای پلیس سیاسی شاه آشکار کنند، از طریق کمیته‌ها و جمع‌های مخفی، این مبارزات را هدایت می‌کردند و در عین حال در تمام تشکل‌ها و فعالیت‌های پوششی و علنی مانند تعاونی‌ها، فعالیت‌ها و تشکل‌های هنری، ورزشی، گروه‌های کوهنوردی و امثال آن نیز حضور فعال داشتند. بدیهی ست که شرایط جنبش، نسبت به دوران رژیم سلطنتی تغییر کرده در صفحه ۶

یک تحلیل و جمع‌بندی از جنبش دانشجویی (۲)

است. اما این موضوع از اهمیت و ضرورت رعایت ملزومات تلفیق کار و فعالیت علمی و مخفی نمی‌کاهد. بلکه با توجه به شرایط است که میان فعالیت‌های مخفی و علنی باید تلفیق مناسبی ایجاد نمود. هر دانشجوی کمونیستی و اصولاً هر کمونیستی که تحت شرایط دیکتاتوری، فعالیت علنی می‌کند، چنانچه هویت کمونیستی خود را هم علنی سازد، او در واقع خود را در معرض دستگیری و زندان قرار می‌دهد. تردیدی در این مسئله نیست که مبارزه و فعالیت انقلابی سوسیالیست‌ها تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، بدون زندان و اعدام و تلفات و خسارات نیست و خواهد بود. اما با اتخاذ شیوه‌ها و اشکال مناسب مبارزاتی، این تلفات و خسارات را می‌توان و باید کاهش داد. تأکید یک جانبه یا بیش از حد بر فعالیت و کار علنی، و علنی کردن هویت کمونیستی، از جمله دلایل لطماتی است که بر جنبش دانشجویی و گرایش چپ و سوسیالیست آن وارد شد.

۲ - نکته دوم، ارزیابی دقیق از توازن قوای موجود و آن وظیفه‌ای است که بر عهده جنبش دانشجویی قرار گرفته است. چپ سوسیالیست علی‌رغم آنکه شجاعانه جنگید و پیروزیهای انکارناپذیری بدست آورد، اما پیش از آنکه این پیروزیها و مواضع فتح شده را تثبیت کند و پیش از آنکه به راه کارها و امکانات ادامه کاری اندیشیده باشد، دچار نوعی شتابزدگی شد. یک دیدگاه آوانتورستی و عمیقاً ذهنی نسبت به توازن قوای موجود در مقیاس کل جامعه، باصافه کم تجربگی جنبش دانشجویی که حاصل گسست آن از تجارب و سنت‌های چپ سوسیالیستی دوران پهلوی است، لطمات و ضربات جدی بر جنبش دانشجویی و دانشجویان چپ و سوسیالیست وارد ساخت. اولاً در یک جنگ و رو در روئی، کسی که می‌خواهد دست به تعرض بزند، نه فقط باید از توازن قوا و نیروی خود و دشمن ارزیابی عینی و دقیقی داشته باشد، بلکه پیش از تعرض و برای تعرض، باید تدارک کافی دیده باشد و راه‌های عقب نشینی را نیز شناسایی کرده باشد. بدیهی است که بدون این ملزومات و تدارکات، هر تعرضی می‌تواند تلفات و خسارات سنگینی در پی داشته باشد. بزرگ نمایی و ارائه تصویر غیر واقعی از جایگاه و نیروی خود، نه تنها معضلی را حل نمی‌کند، بلکه نیروئی که اینگونه پای در میدان واقعی جنگ می‌گذارد، چه بسا به یأس و سرخوردگی نیز دچار می‌شود. نه دانشگاه کارخانه است و نه دانشجو، کارگر! جنبش دانشجویی نیز فی‌نفسه یک جنبش سوسیالیستی نیست. جنبش دانشجویی، جنبشی دمکراتیک است. بدیهی است که هر دانشجوی سوسیالیستی وظیفه دارد اندیشه‌های سوسیالیستی را در جنبش دانشجویی اشاعه دهد و نفوذ ایده‌های سوسیالیستی و کمونیستی را در درون دانشجویان گسترش دهد. دانشجویان که اکثریت آنان برخاسته از میان اقشار میانی و زحمتکش جامعه‌اند، زمینه‌ها و استعداد پذیرش اندیشه‌های سوسیالیستی را نیز دارند. اما هر دانشجوی سوسیالیستی این را نیز می‌داند و باید بداند که

جنبش دانشجویی هر چقدر هم که اندیشه‌های سوسیالیستی در آن اشاعه و نفوذ یافته باشد و هر چقدر هم که توانا و مبارزه‌جو باشد، اما این جنبش به تنهایی، نه می‌تواند رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون سازد و نه اساساً چنین وظیفه‌ای به تنهایی بر دوش آن قرار گرفته است. تنها توده‌های میلیونی کارگران و زحمتکشانی که با انقلاب قهرآمیز خود قادرند به این مهم‌جامه عمل پیوشانند. بنابر این، برای تحقق این مسأله، جنبش دانشجویی در عین آنکه مبارزه خود را علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تشدید می‌نماید، بایستی رابطه و پیوند خود را با جنبش طبقاتی کارگران و دیگر جنبش‌های اعتراضی مستحکم سازد. اندیشه‌های سوسیالیستی و انقلابی را در میان این جنبش‌ها اشاعه دهد تا از طریق یک انقلاب قهرآمیز به رهبری طبقه کارگر، سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز متحقق گردد. ممکن است، گرایشی که اساساً اعتقادی به طبقه کارگر و نقش و جایگاه محوری آن در تحولات بنیادی جامعه ندارد، سیاستش این باشد که اوضاع را به هر قیمت شلوغ کند و بدون آنکه در فکر عواقب آن برای دانشجویان باشد، سرو صدائی راه بیاندازد و از آب گل‌آلود به نفع خود ماهی بگیرد. این شیوه‌ها ممکن است برای اتخاذ کنگاشتن نفعی در بر داشته باشد؟! - که ندارد! - اما در هر حال هیچ ربطی به سوسیالیسم و گرایش سوسیالیستی جنبش دانشجویی ندارد.

۳ - هنر گرایش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی، باید این باشد که بتواند توده دانشجویان را بسیج و آن‌ها را با خود همراه کند. این، البته به معنای تنزل چپ سوسیالیست تا حد توده دانشجویان و یا تنزل آن به حد دفتر تحکیم وحدت که زمانی می‌توانست توده وسیع دانشجویان را بسیج کند نیست. اصل این است که نفی دفتر تحکیم وحدت و مرزبندی قاطع با آن، نباید به بهانه‌ای برای ندیدن دانشجویان کنده شده و یا در حال کنده شدن از این تشکل و حتا دانشجویان هنوز دنباله‌رو آن تبدیل شود. بسیج توده دانشجو، قیل از هر چیز وابسته به کار آگاه‌گرانه در میان آن‌ها و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب در جریان مبارزه است. تاکتیک دانشجویان چپ و سوسیالیست باید به نحوی می‌بود و به نحوی باشد که در حین حفظ استقلال از این دفتر و تشکل‌های مشابه آن، می‌توانست و یا بتواند توده دانشجویان را به سمت خود جلب نماید. اگر چپ سوسیالیست نتواند توده دانشجو را به سمت خود بکشد، آنها به سمت دیگری کشانده خواهند شد و چپ سوسیالیست تنها و بی پشتیبانی می‌ماند. روشن است که محرومیت از پایگاه توده‌ای، فعالین چپ و سوسیالیست را در هنگام رو در روئی، بطور بیواسطه در معرض بورش دشمن قرار می‌دهد. با وجود آنکه از قیام دانشجویی سال ۷۸ به بعد، به ویژه در طی دو سال اخیر، بر کمیت دانشجویان چپ و سوسیالیست به سرعت افزوده شده است، اما نباید این واقعیت را ندیده گرفت که این دانشجویان در مقایسه با کل دانشجویان هنوز کمیت ضعیفی را

تشکیل می‌دهند. با این همه، همه‌ی ما این را می‌دانیم که این دسته از دانشجویان به دلیل برخورداری از آگاهی علمی و دانش سوسیالیستی و به دلیل توان سازماندهی، قادرند در اعتراضات دانشجویی، فرضاً در مراسم‌هایی که به مناسبت ۱۶ آذر یا ۱۸ تیر برگزار می‌شود، تناسب قوای جنبش دانشجویی را به سود خویش تغییر دهند و نبض جنبش دانشجویی را بدست گیرند. اما نباید فراموش کنیم که این مهم، فقط و فقط زمانی امکان پذیر است که تاکتیک درستی اتخاذ شود و مطالبات توده دانشجویان و یا لاقبل میانگین این مطالبات که قدرت بسیج‌کنندگی دارند، از قلم نیفتند و از پلاتفرم چپ حذف نشوند.

۴ - نکته آخر، نحوه برخورد به اشتباهات و گرایش‌های متفاوت طیف نیروهای چپ و سوسیالیست است. این اختلافات باید در فضائی دوستانه و رفیقانه مورد بحث و جدل قرار بگیرد. نباید به اختلافات شخصی و بحث و جدل‌هایی که تنها بر پایه منافع شخصی و فرقه‌ای استوار است و جنبش دانشجویی و دانشجویان چپ و سوسیالیست را از پرداختن به جنبش دانشجویی و تحلیل و بررسی این جنبش باز می‌دارد، دامن زد. اشتباهات و ضعف‌ها نیز تحت هیچ شرایطی نباید لاپوشانی و انکار شوند بلکه به صراحت باید مورد نقد و انتقاد قرار بگیرند. شیوه درست برخورد با اشتباهات و ضعف‌ها، همچنین برخورد اصولی نسبت به اختلافات موجود میان گرایش‌های متفاوت طیف نیروهای چپ و سوسیالیست، می‌تواند نقش مهمی در جلب اعتماد خنثه‌دار شده توده دانشجویان و همچنین بازسازی اعتمادهای زده شده میان دانشجویان چپ و سوسیالیست ایفا کند.

جنبش دانشجویی در طول سه دهه حاکمیت

ارتجاع اسلامی، پیوسته در معرض پی‌گرد و سرکوب قرار داشته و افت و خیزهایی را نیز از سر گذرانده است. جمهوری اسلامی، به رغم آنکه از وحشیانه‌ترین و خون‌بارترین شیوه‌های سرکوب، علیه دانشجویان و جنبش دانشجویی استفاده کرده است، اما نتوانسته است دانشگاه را خاموش و دانشجو را مطیع و فرمانبردار خود سازد. بالعکس جنبش دانشجویی به جز در دوره وقفه‌هایی که بر آن تحمیل شده است، پیوسته با رشد و تکامل همراه بوده است و گرایش رادیکال و سوسیالیستی درون آن نیز تقویت شده است. عقب نشینی جنبش دانشجویی و دانشجویان چپ و سوسیالیست نیز در لحظه کنونی، تنها مرحله‌ای گذرا و موقتی است. ضربات وارد شده، بی‌هیچ شبه‌ای ترمیم خواهد شد و صدای گرایش چپ و سوسیالیست خروشنده‌تر از گذشته در فضای دانشگاه و در کل جامعه، طنین خواهد افکند. گرایش چپ و سوسیالیست درون جنبش دانشجویی از این ظرفیت و استعداد برخوردار است که با برخورد انتقادی نسبت به نقاط ضعف و اشتباهات خود، زمینه تقویت و گسترش هر چه سریع‌تر نفوذ خویش در میان دانشجویان و جنبش دانشجویی را فراهم سازد. گرایش چپ و سوسیالیست، رادیکال‌ترین گرایش درون جنبش دانشجویی است و آینده جنبش دانشجویی نیز به نام همین گرایش رقم خورده است.

امپریالیسم و جنگ

قدرتمند جدیدی پدید می‌آیند که سهم خود را در بازار جهانی می‌طلبند. قدرت‌های پیشین را به چالش می‌کشند. هیچ راه حلی هم برای مسئله تجدید تقسیم نیست، جز قدرت و زور، قدرت اقتصادی و پیامد آن قدرت نظامی. لذا درگیری برای کسب بازار، توسعه‌طلبی و هژمونی‌طلبی شدت می‌گیرد. تضاد در مرحله‌ای به جنگ می‌انجامد. جنگ به راه حل ناگزیر تضاد قدرت‌های امپریالیست برای تجدید تقسیم بازارهای جهانی تبدیل می‌گردد. شکل این جنگ به علل مختلف، به ویژه توازن قوا می‌تواند تغییر کند، اما ماهیت آن و ناگزیری آن به جای خود باقی می‌ماند. لذا سرمایه‌داری در مرحله انحصار راه دیگری برای حل تضادها خود، در نهایت جز جنگ ندارد. در این جا آن چه که حاکم است، مسئله حیات سرمایه‌داری جهانی، صدور سرمایه و کالا، سود انحصاری و تلاش برای نجات این نظام از شر بحران‌هاست. این جا دیگر مسئله انسان در میان نیست. انحصارات و قدرت‌های امپریالیست به این مسئله فکر نمی‌کنند که چه تعداد انسان می‌میرند. جنگ چه فجایعی به بار می‌آورد. چقدر انسان گرسنه جان خود را از دست می‌دهند و یا سلاح کشتار جمعی ممکن است چند صد هزار و یا میلیون‌ها انسان را نابود کند. تفاوتی هم نمی‌کند که قرن بیستم باشد یا جنگ جهانی اول و دوم و ده‌ها جنگ منطقه‌ای، یا قرن بیست و یکم. به عراق نگاه کنید. مطلقاً برای امپریالیسم آمریکا مسئله نبوده و نیست که نیم میلیون جمعیت عراق کشته می‌شوند، یا یک میلیون. ۴ هزار نظامی آمریکایی به قتل می‌رسند یا ۴۰ هزار. مهم اشغال نظامی عراق و سلطه بلامنازح بر این کشور بود. در این جا از بمب اتم استفاده نشد، اما شهر فلوجه عراق و مردم آن زیر بمب‌های خوشه‌ای و فسفری نابود شدند. صدای آن هم درنیامد و کسی هم به نسل‌کشی، کشتار جمعی و جنایت علیه بشریت متهم نشد. این

ماجرا به اشکال دیگر همه روز در عراق ادامه دارد.

امروزه ظاهراً کسی جرأت نمی‌کند که بگوید فاجعه هیروشیما و ناکازاکی را تکرار خواهد کرد. اما سلاح هسته‌ای را که به خاطر قشنگی‌اش انبار نکرده‌اند. این سلاح مرگبار باز هم می‌تواند میلیون‌ها انسان را به خاطر مقاصد و اهداف اقتصادی و سیاسی طبقه سرمایه‌دار نابود کند. وقتی که خانم کلینتون در پاسخ احمدی‌نژاد به نابودی اسرائیل، از نابودی ایران از صحنه جهان سخن گفت، واکنش عصبی متقابلی از جانب وی نبود. امپریالیسم آمریکا به ویژه از نیمه قرن بیستم تا به امروز نشان داده است که هر گاه منافع‌اش ایجاب کند، از بمب‌هایی پر قدرت‌تر از آن چه که بر سر مردم هیروشیما و ناکازاکی فرو ریخت، نیز استفاده خواهد کرد. از همین روست که به رغم تمام فشار افکار عمومی جهان برای نابودی سلاح‌های هسته‌ای، هیچ‌گاه کم‌ترین توجهی به آن نکرد، به همراه دیگر قدرت‌های جهانی بر زرادخانه اتمی خود افزود و امروز هم بزرگ‌ترین ماشین جنگی جهان را که هزینه آن نیمی از تمام هزینه‌های نظامی دولت‌های جهان است، در اختیار دارد. نظامی‌گری، جنگ و توسعه‌طلبی مختص آمریکا نیست. ذاتی امپریالیسم به طور کلی و تمام قدرت‌های امپریالیست جهان است. راه حلی هم در چارچوب نظام سرمایه‌داری برای افسار زدن بر این میلیتاریسم و جنگ‌افروزی امپریالیستی نیست. تنها، مبارزه طبقاتی، نفی نظام سرمایه‌داری از طریق یک انقلاب اجتماعی و استقرار سوسیالیسم در مقیاسی جهانی است که می‌تواند بشریت را از شر جنگ، سلاح‌های کشتار جمعی، مخارج هنگفت نظامی‌گری و تمام فجایع جنگ نجات دهد. این وظیفه‌ای است بر دوش طبقه کارگر جهانی که تمام رسالتش نابودی ریشه‌های جنگ از طریق انهدام نظم طبقاتی و برقراری جامعه‌ای در شأن انسان آزاد و آگاه است. کسی نمی‌تواند مخالف جدی جنگ باشد، مگر آن که سوسیالیست باشد و دشمن اشنی‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری‌ا.

کشتار تابستان ۶۷، زخمی که هرگز التیام نخواهد یافت

خمینی که با نوشیدن "جام زهر"، به جنون رسیده بود، کشتار وسیع زندانیان را در پیش گرفت. کشتاری که تا سال‌ها، توده‌های مردم و جامعه را در بهت و سکوت فرو برد. خمینی با کشتار وسیع هزاران زندانی سیاسی، بر این باور بود تا گریبان خود و رژیمش را، برای همیشه از تهاجم آگاه‌ترین و پرشورترین نیروهای سیاسی درون جامعه‌ها رها سازد. کشتار تابستان ۶۷، همانند یک صاعقه بود. صاعقه‌ای که رعد آسا بر فراز زندان‌های ایران فرود آمد. صاعقه‌ای که مرگبار بود که در کوتاه مدتی، هزاران زندانی سیاسی را به کام مرگ کشید. کشتار آنچنان سریع و ناباورانه صورت گرفت که پس از گذشت بیست سال، هنوز شانه‌ها از یادآوری آن روزها، به لرزه می‌افتند. زندان اوین و گوهر دشت کرج، که بیشترین زندانیان سیاسی را در خود جای داده بودند، به قتلگاه زندانیان تبدیل شدند. کشتار جمعی زندانیان، با چند پرسش کوتاه همراه بود. دادگاه‌های دو دقیقه‌ای رژیم، آنهم در درون زندان‌ها آغاز گردید. تاریخ به عقب بازگشته بود. کمیته مرگ، با ردای دوران انگیزاسیون، در زندان‌ها - حضور یافته بود. دادگاه‌های تفتیش عقاید قرون وسطایی هر چند دقیقه، یک زندانی را به کام مرگ فرستادند. ناقوس مرگ یک سره نواختن آغاز کرده بود. فاجعه، زندان به زندان را درنوردید. هرروز، صدها زندانی قربانی شدند. قربانی کمیته‌های مرگ. کابوس مرگ بر فراز تمام زندان‌های ایران سایه افکنده بود. مرگی "فجیع و نابکار". ناقوس مرگ از اوین به گوهردشت، از گوهردشت به اهواز، تبریز، گیلان، مشهد، شیراز، مازندران و ده‌ها زندان کوچک و بزرگ دیگر در سراسر ایران همزمان به صدا در آمد.

در پس دو ماه سکوت، دوماه قطع ملاقات، دوماه بی‌خبری، دو ماه قرنطینه کردن زندان‌های ایران، کشتار بزرگ زندانیان سیاسی صورت گرفت.

خمینی آخرین فرمان ننگین و نابکار خود را قلم زده بود. و بدین سان بود که فاجعه کشتار زندانیان سیاسی، از تاریخ ۸ مرداد شروع و تا روز ۲۵ شهریور ۶۷، ادامه یافت. در کمتر از دو ماه، هزاران زندانی بر فراز "دار" آونگ شدند.

رژیم جمهوری اسلامی را

باید با یک اعتصاب عمومی

سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

"حزب الله" برنده جنگ قدرت در لبنان

مربوط به تشکیل "دولت وحدت ملی" آغاز شد. یکی از خودویژگی‌های برجسته درگیری‌های اخیر میان دولت لبنان و "حزب الله"، محدودیت حامیان هر دو طرف در دخالت بیشتر در اوضاع این کشور بود. کشورهای غربی در انتظار روشن شدن سرنوشت رهبری دولت آمریکا در انتخابات ماه نوامبر و تعیین سیاست‌های این کشور در خاورمیانه نشسته‌اند. اسرائیل دیگر نمی‌تواند مثل گذشته نقش عامل زور و سرکوب را ایفاء نماید و قدرت‌های ریز و درشت منطقه هم فعلاً سرگرم مذاکره و گفتگو و شاید سازش با دشمنان دیرپر خود هستند. در این شرایط، "حزب الله" در تلاش است که با بهره‌جویی از پیروزی اخیر و خلاء فعلی قدرت، خود را هر چه بیشتر حامی و مدافع تمام مردم لبنان جا زده و راه کسب قدرت سیاسی را بیش از پیش هموار سازد.

خود با سوریه و انتخاب بشار اسد به رهبری اجلاس مدیترانه در پاریس، از جمله عوامل زمینه‌ساز پیروزی بزرگ "حزب الله" در جنگ اخیر قدرت بودند. به این ترتیب، بحرانی که نزدیک به ۱۸ ماه اوضاع سیاسی این کشور را به تشنج کشانده بود، عجلالتاً به نفع حزب الله خاتمه یافت. در پی این پیروزی، بار دیگر خواست سهم بیشتر از قدرت سیاسی و تشکیل "دولت وحدت ملی" در دستور کار "حزب الله" قرار گرفت. در این شرایط، دولت لبنان چاره دیگری جز عقب نشینی و قبول بخشی از خواست‌های طرف رقیب نداشت. مجلس لبنان در اواسط ماه ژوئیه و در طی نوزدهمین نشست رسمی خود، میشل سلیمان، فرمانده ارتش این کشور را به مقام ریاست جمهوری انتخاب نمود. هنوز چند روزی از انتخاب رئیس‌جمهور نمی‌گذشت که مذاکرات

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

K . A . R
Postfach 160531 آلمان
60068 Frankfurt
Germany

I . S . F دانمارک
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

Sepehry سوئیس
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

Postbus 23135 هلند
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

K.Z کانادا
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:
<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:
info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):
۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaiyan (Minority)
No 531 August 2008



تغییر پخش برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از موج کوتاه به ماهواره

برنامه‌های رادیو دمکراسی هر روز از ساعت هشت و سی دقیقه شب به وقت ایران پخش می‌شود. تکرار این برنامه در ساعت ۱۱ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد خواهد بود. هم چنین، هر شب از ساعت ۳۰ : ۱۹ (به وقت اروپا) از طریق سایت رادیو دمکراسی شورایی به آدرس **"www.radioshora.org"** می‌توانید برنامه‌های رادیویی ما را دریافت کنید.

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای دمکراسی شورایی: ۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹